

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مروری بر مباحث گذشته

بحث در آیه شریفه 19 الی 21 از سوره مبارکه عنکبوت بود: «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» و نتیجه این شد که «ثُمَّ يَعِيدُ» هر چند در وسط آیه آمده «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ» لکن «ثُمَّ» استینافیه است و معنا این است که خدا توبیخ می‌کند که آیا آغاز خلق را اینها ندیدند که از عدم خدا اینها را به وجود آورد؟ «ثُمَّ يَعِيدُهُ» یعنی «ثُمَّ» بدانند که خدا این خلق را برمی‌گرداند، «إِنَّ ذَلِكَ» این اعاده بر خدا آسان است.

برخلاف آنچه که ادبا قائل‌اند که باید به قواعد ادبی و اهل لسان هم مراجعه کرد که آیا اهل لسان این لفظ را برای این معنا به کار برده اند یا خیر؟ ما قائل بر این هستیم که مواردی یافت می‌شود که يك لفظی را ادبا برای يك معنایی به کار نمی‌برند ولی با قرائن فهمیده می‌شود که متکلم این معنا را اراده کرده، اینجا هم بر اساس همان قاعده، می‌گوییم هرچند هیچ ادیبی هم نگفته باشد که «ثُمَّ» برای استیناف به کار می‌رود ولی مسلم با قرائن روشن در این آیه شریفه مورد بحث، «ثُمَّ» برای استیناف است و چند تا آیه دیگر هم شاهد آورده شد بر اینکه در آن آیات هم «ثُمَّ» برای استیناف است مثل آیه دهم از سوره روم که خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاوُوا السَّوَاءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ».

هر چند در مغنی ابن هشام «ثُمَّ» را برای استینافیه ذکر نکرده اما با مراجعه به کتاب «النحو الوافی» معلوم می‌شود که «ثُمَّ» برای استینافیه نیز آمده، «ثُمَّ قَدْ تَكُونُ كَوَاوِلَ الْمَعِيَةِ وَ قَدْ تَكُونُ لِاسْتِنَافٍ»<sup>[1]</sup> و ایشان برای «ثُمَّ» استینافیه، همین آیه شریفه مورد بحث «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» را مثال زده.<sup>[2]</sup>

اگر این شواهد هم نباشد، روشن است که «ثُمَّ» در آیه مذکور، برای استینافیه است برای اینکه «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ» اگر «يعيد» عطف بر محل «يبدئ» شود معنا این می‌شود که مردم اعاده‌ی خودشان را هم دیدند و «هذا كذبٌ، هذا خلاف للواقع»، چه کسی اعاده خودش را دیده، و اگر عطف بر «أَوَلَمْ يَرَوْا» شود معنا ندارد و معنایش با همین استینافیه یکی می‌شود و از جهت قرائت نیز باید قاری بعد از قرائت «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ» وقف نماید، بعد «ثُمَّ يَعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» را قرائت کند.

و شباهت بین آیات 19 و 20 این است که (در آیه 19 که خداوند متعال می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» و در آیه 20 می‌فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يَنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» که «ثُمَّ» در «ثُمَّ اللَّهُ يَنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ» نیز قطعاً استینافیه است) در هر دو آیه خداوند متعال از آغاز آفرینش، مردم را می‌خواهد متوجه، به يك آفرینش دیگر و نشئه‌ی دیگر به نام آخرت نماید.

و در فرق بین دو آیه شریفه بیان شد که در آیه «نوزدهم» که خداوند می‌فرماید: «أَو لَمْ يَرَوْا» یعنی «او لم یفکروا»، و مراد از رؤیت، رؤیت با چشم نیست بلکه با فکر است و اشاره دارد به اینکه هر کسی به فکر و فطرت خودش مراجعه کند این مطلب را می‌فهمد که از بدء خلق، خدا می‌تواند اعاده کند.

و در آیه «بیستم»، که می‌فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا»، این نکته روشن است که این «سیروا فی الأرض» موضوعیت ندارد، طریق است یعنی لازم نیست که در زمین از این طرف به آن طرف برود بلکه می‌فرماید نگاه کن بدء خلق دیگران را که خداوند دیگران را چگونه آفرید.

به تعبیر فخر رازی<sup>[3]</sup> آیه «نوزدهم» عنوان انفسی دارد یعنی خلق خود انسان است و در آیه «بیستم» عنوان آفاقی دارد و نظر به خلق دیگران است. خود ما نیز تقریباً به این نکته توجه کرده بودیم که آیه «نوزدهم» مربوط به سیر انفسی است و آیه «بیستم» هم مربوط به سیر آفاقی است.

علم حدسی و فکری فارق بین دو آیه 19 و 20 از سوره عنکبوت از دیدگاه فخر رازی

فرق دیگری که فخر رازی بین دو آیه بیان می‌کند این است که می‌گوید: این آیه 19 اشاره به يك علم حدسی «و هو الحاصل من غیر طلب». اما آیه 20 که می‌فرماید: «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» یعنی «إِنْ لَمْ يَحْصُلْ لَكُمْ هَذَا الْعِلْمُ فَتَفَكَّرُوا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ لِتَعْلَمُوا بِالْعِلْمِ الْفَكْرِيِّ»<sup>[4]</sup> پس ایشان يك تعبیر حدسی و یک تعبیر فکری می‌آورد و يك مطلب نیز از راه طلب و غیر طلب وارد می‌شود که هر دو بیانش اشکال دارد.

نقد بر دیدگاه فخر رازی و بیان فارق اصلی بین دو آیه

در آیه اول می‌گوید «أَو لَمْ يَرَوْا» یعنی «أَو لَمْ يَعْلَمُوا»، در آیه دوم می‌گوید «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا لِتَعْلَمُوا»، هر دو آن علم است اینکه اولی علم حدسی و دومی علم فکری باشد يك جعل اصطلاحی است که فخر رازی کرده و هیچ ریشه‌ای هم ندارد هر دو علم است. دو چیز زمینه برای علم انسان است و کیفیت علم فرق نمی‌کند تا گفته شود این علم حدسی است و آن هم علم فکری است.

نکته‌ی بعدی این است که اینکه ایشان می‌گوید، آیه اول می‌گوید شما من غیر طلب علم پیدا کنید، در آیه دوم مع الطلب علم پیدا کنید، این هم صحیح نیست زیرا متعلق‌های علم فرق دارد در آیه 19 «أَو لَمْ يَرَوْا كَيْفَ بَدَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ» یعنی خلقت خود انسان، کاری به موجودات دیگر و انسان‌های دیگر ندارد، يك وقتی ما نبودیم خدا ما را به وجود آورده، يك وقتی آدم ابو البشر نبوده و خدا او را خلق کرده. اما در آیه پسین می‌گوید کاری به خودت نداشته باش، به أقوام و گذشتگان و انسان‌های گذشته مراجعه کن. پس فارق بین دو آیه، فقط در همین است و لذا عنوان «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» موضوعیت ندارد.

به بیان دیگر؛ آیه اول این است که اگر انسان نسبت به خلقت خودش فکر کند، این قدرتی که خدا بر خلقت او داشته، دوباره می‌تواند بعد از مُردن، او را برگرداند، آیه دوم هم به قرینه «سِيرُوا فِي الْأَرْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ» می‌فرماید: آن خدایی که دیگران را به وجود آورد و میراند، دو مرتبه اینها را برمی‌گرداند؛ یعنی فرق بین دو آیه در این است که متعلق‌های علم در هر دو آیه متفاوت است، آیه اول علم شهودی و حضوری است و آیه دوم علم حصولی است.

مطلب دیگر این است که ایشان می‌فرمایند: «هذه الآية إلى تمام خمس آيات من كلامه تعالى واقعة في خلال القصة تقيم الحجة على المعاد و ترفع استبعادهم له»<sup>[5]</sup> این پنج تا آیه، اقامه‌ی حجّت بر معاد می‌کند و استبعاد مکذّبین و منکرین معاد را برطرف می‌کند، یعنی ایشان می‌فرماید: این آیات «أَ و لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»،<sup>[6]</sup> «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»،<sup>[7]</sup> «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ»<sup>[8]</sup>، «و مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ»<sup>[9]</sup>، «و الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُوتُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»،<sup>[10]</sup> مجموعاً اقامه‌ی حجّت بر معاد می‌کند.

#### دلالت آیه 19 و 20 بر اثبات معاد

آیه‌ی اول و دوم که دلالت آنها بر معاد روشن است T دلیل بر معاد در آیه اول «النظر إلى بدء خلقكم» و در آیه دوم «النظر إلى بدء خلق الآخرين» است، اینها ملازمه دارد با آن موجودی که این خلق شما یا خلق دیگران را به وجود آورد، آن موجود یسیر و قدیر باشد که بتواند دو مرتبه اعاده کند و اعاده می‌کند.

پس این دو آیه در اینکه دلالت بر امکان معاد دارد بحثی نیست و استدلال به «النظر إلى الخلق» (خود یا دیگران) هم استدلال خوبی است.

#### عدم دلالت آیه 21 الی 23 بر اثبات معاد

اما آیه 21 که «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ» یا آیه 22 «و مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ» برای اثبات معاد و به تعبیر ایشان به عنوان حجّت بر معاد، چیزی از آن فهمیده نمی‌شود که گفته شود اینها حجّت بر معاد هستند بلکه خصوصیات قیامت را بیان می‌کنند و آن آیاتی که فقط حجّت بر معاد است آیه 19 و 20 است که اشاره شد.

مرحوم طباطبائی در مورد یعذب من يشاء می‌فرمایند: «و الظاهر أنه بيانٌ بقوله ينشئ النشأة الآخرة» تصریح دارد و ظاهرش همین است.

#### مراد از «إليه تقلبون»

این جمله «و إليه تقلبون» در آیه 21 به چه معنا است؟

صاحب مجمع البیان می‌فرماید: «معاشر الخلق إليه ترجعون يوم القيامة»<sup>[11]</sup> قلب را به معنای رجوع إلى الله می‌گیرد «و القلب هو الرجوع و الرد فمعناه أنكم تردون إلى حال الحياة في الآخرة»، یعنی همان طوری که در دنیا حیات داشتید بعد از مُردن، دو مرتبه خداوند متعال شما را به همان حال حیات برمی‌گرداند، در عالم آخرت هم حیات پیدا می‌کنید.

صاحب المیزان می‌فرماید: «و قلب الشيء تحويله عن وجهه أو حاله كجعل أسفله أعلاه و جعل باطنه ظاهره»، قلب الشيء این است که انسان چیزی را از آن وجه‌اش یا حالش تغییر بدهد، بالا را پائین و پائین را بالا ببرد، باطن را ظاهر کند اگر کسی باطن دیگری را ظاهر کرد، این قلب الشيء است، سپس می‌فرماید این معنای اخیر که آشکار کردن باطن باشد نظیر آیه «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»<sup>[12]</sup> است.

پس برای «قلب» دو تا معنا بیان شد؛ يك معنا همان رد و رجوع است و معنای دیگر «قلب» این است که انسان یا اسفل را اعلی و یا اعلی را اسفل نماید، مثلاً فرض کنید يك قاب عکس را اگر انسان برعکس بگذارد عرب می‌گوید این «قلب» کرده، و کلمه «قلب» به این معنا، در استعمالات زیاد بکار می‌رود و «جعل باطنه ظاهراً» باطنش را آشکار کند، و «يوم تبلى السرائر» هم به این اشاره دارد، در ادامه می‌فرماید: این معنای اخیر یعنی «جعل باطنه ظاهراً» با «يوم تبلى السرائر» تناسب دارد.<sup>[13]</sup>

با توجه به کلمه‌ای «إليه» در آیه شریفه «قلب» به معنای رجوع

هر چند فی نفسه وجود قیامت این است که «تبلى السرائر» است ولی با کلمه‌ی «قلب» در آیه مورد بحث، تناسبی ندارد، چون کلمه‌ای «و إليه» در این آیه آمده لذا باید با توجه به کلمه‌ی «إليه» معنا شود.

بله اگر گفته می‌شود «يوم القيامة يوم الغلب» است این درست می‌شود، «يوم الغلب» یعنی یومی است که باطن ظاهر می‌شود. ولی وقتی که می‌فرماید: «إليه تغلبون» به سوی خدا شما قلب می‌شوید، در این صورت کلمه‌ای «قلب» غیر از معنای رجوع و غیر از معنای رد، معنای دیگری نمی‌تواند پیدا کند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ النحو الوافی، ج4، ص:364.

[2] □ النحو الوافی، ج3، ص:579.

[3] □ ثانيهما: أن الدليل هاهنا تم على جواز الإعادة لأن الدلائل منحصرة في الآفاق و في الأنفس، كما قال تعالى: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ [فصلت: 53] و في الآية الأولى أشار إلى الدليل النفسى الحاصل لهذا الإنسان من نفسه، و في الآية الثانية أشار إلى الدليل الحاصل من الآفاق بقوله: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ وَ عِنْدَهُمَا تَم الدليلان، فأكد به بإظهار اسمه، و ما الدليل الأول فأكد به بالدليل الثانى، فلم يقل ثم الله يعيده»، مفاتيح الغيب، ج25، ص:41.

[4] □ «الآية المتقدمة كانت إشارة إلى العلم الحدسى و هو الحاصل من غير طلب فقال أَوْ لَمْ يَرَوْا عَلَى سَبِيلِ الاستفهام بمعنى استبعاد عدمه، و قال فى هذه الآية إن لم يحصل لكم هذا العلم فتفكروا فى أقطار الأرض لتعلموا بالعلم الفكرى، و هذا لأن الإنسان له مراتب فى الإدراك بعضهم يدرك شيئاً من غير تعليم و إقامة برهان له، و بعضهم لا يفهم إلا بإبانة و بعضهم لا يفهمه أصلاً فقال: إن كنتم لستم من القبيل الأول فسيروا فى الأرض، أى سيروا فكركم فى الأرض و أجيلوا ذهنكم فى الحوادث الخارجة عن أنفسكم لتعلموا بدء الخلق و فى الآية مسائل: الأولى: قال فى الآية الأولى بلفظ الرؤية و فى هذه بلفظ النظر ما الحكمة فيه؟ نقول العلم الحدسى أتم من العلم الفكرى كما تبين، و الرؤية أتم من النظر لأن النظر يفضى إلى الرؤية، يقال نظرت فرأيت و المفضى إلى الشئ دون ذلك الشئ، فقال فى الأول أما حصلت لكم الرؤية فانظروا فى الأرض لتحصل لكم الرؤية. المسألة الثانية: ذكر هذه الآية بصيغة الأمر و فى الآية الأولى بصيغة الاستفهام لأن العلم الحدسى إن حصل فالأمر به تحصيل الحاصل، و إن لم يحصل فلا يحصل إلا بالطلب لأن بالطلب يصير الحاصل فكراً فيكون الأمر به تكليف ما لا يطاق، و أما العلم الفكرى فهو مقدور فورد الأمر به». مفاتيح الغيب، ج25، ص:41.

[5] □ «قوله تعالى: «أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» هذه الآية إلى تمام خمس آيات من كلامه تعالى واقعة فى خلال القصة تقيم الحجة على المعاد و ترفع استبعادهم له متعلقه بما تقدم من حيث إن العمدة فى تكذيبهم الرسل إنكارهم للمعاد كما يشير إليه قول إبراهيم: «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ إِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ»، الميزان فى تفسير القرآن، ج16، 116.

[6] □ عنكبوت، 19.

[7] □ همان، 20.

[8] □ همان، 21.

[9] □ همان، 22.

[10] □ همان، 23.

[11] □ «وَالِيهِ تُقْلَبُونَ» معاشر الخلق أى إليه ترجعون يوم القيامة و القلب هو الرجوع و الرد فمعناه أنكم تردون إلى حال الحياة في الآخرة حيث لا يملك فيه النفع و الضر إلا الله»، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج8، 437.

[12] □ طارق، 9.

[13] □ «و قلب الشيء تحويله عن وجهه أو حاله كجعل أسفله أعلاه و جعل باطنه ظاهره و هذا المعنى الأخير يناسب قوله تعالى: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»: الطارق: 9». الميزان في تفسير القرآن، ج16، 117.